

اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد



«کاری از مؤسسه علمی فرهنگی وارثین ملکوت»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَتْمَةِ وَ الْمَهْدِيِّينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا

خوش آمد می گویم حضور شما را در همایش و سمینار جدید از سلسله سمینارهای دانشکده آموزش عالی در نجف اشرف. به همه‌ی شما خوش آمد می گویم. عنوان گردهمایی امروز: عقل ترازو (میزان) است و نه یک معیار سنجش (وزن قیاسی) بحث برای شما برادرانم روشن است. این بحث مبتنی است بر فرمایش سید احمد الحسن علیه السلام در کتاب عقاید الاسلام و در اینجا می خواهیم مهم ترین نکات را توضیح بدهیم.

نکته اول این است که عقلی که از آن صحبت می کنیم عبارت از قوه مدرکه‌ای که نزد انسان به امانت گذاشته شده تا انسان با آن بیاندیشد و موجودات را بشناسد؛ یعنی زمانی که این معنا از عقل بالذات اراده می شود معانی دیگر مقصود نیست.

نکته دوم این است که زمانی که دانستیم عقل قوه مدرکه است می فهمیم که مدرکاتی که عقل ادراک می کند به اسباب و عللی قبلاً موجود بوده‌اند و عقل دخالتی در صنع و ایجاد آن‌ها ندارد. موجودات، هر موجودی که باشد، قابل ادراک شدن هستند؛ خواه طبیعی باشند یا صناعی یا هر نوع دیگری که فرض شود. تا زمانی که قابل ادراک شدن هستند، آن‌ها در رتبه قبل موجود بوده‌اند. عقل فقط در پی کشف آن موجود می رود نه اینکه بخواهد آن را ایجاد کند، بنا نهاد و بسازد.

در اینجا سؤالی به ذهن می رسد که برخی آن را مطرح کرده‌اند؛ گفته شد عقل بعضی از مدرکات را ایجاد می کند، مثل چه!!؛ مانند نظریات ریاضی، قوانین فیزیک و آنچه مشابه این امور است؛ که برخی تصور کرده‌اند عقل همان ایجادکننده و سازنده آن‌ها است. سید احمد الحسن علیه السلام درباره بدیهیات فرمودند: (بدیهی به طور کلی همان امری

است که عقل همه جوانب آن را بررسی می‌کند. پس مقدمات و نتایجش را می‌پذیرد بدون آنکه نیازی به دلیل و برهان آوردن برای آن باشد. عقل فی حد ذاته در ایجاد این بدیهی دخالتی ندارد. بدیهی می‌شود زیرا آن از نظر بساطت به درجه‌ای از ظهور رسیده است که عقل در پذیرش آن نیازی به استدلال نمی‌بیند. در نتیجه نمی‌توان گفت که بدیهی عقلی آن چیزی است که عقل آن را ایجاد کرده است. عقل در ایجاد بدیهی فی حد ذاته، دخالتی ندارد بلکه آن قبلاً موجود بوده است).

سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد نظریات ریاضی و قوانین فیزیک همچنین می‌فرمایند: (عقل نظریات ریاضی و علوم فیزیکی را ایجاد نمی‌کند و علوم ریاضی و فیزیک را با توسل به استقراء رخدادها و حوادث و قیاس و تناظر و تقابل و تساوی و تباین و آنچه مشابه این‌ها است کشف می‌کند. عقل چیزی را از عدم ایجاد نمی‌کند. علوم عبارت‌اند از کشف حقایق موجود و قرار دادن آن‌ها در قالب معادلات و دیگر امور مشابه و به وجود آوردن چیزی از عدم نیست. در حقیقت برای انسان پدید آوردن حقیقی وجود ندارد؛ یعنی بتواند امری را از عدم ایجاد کند. ما فقط امور را کشف می‌کنیم. این وضع عقل انسان یا قوه مدرکه انسان است در علوم مختلف خواه اموری باشند که کاملاً مادی هستند یا نه اموری باشند که موجودیتی مثالی دارند. عقل در هر دو حال چیزی را ایجاد نمی‌کند و امری را پدید نمی‌آورد. در نتیجه کسی که به نظرش می‌رسد عقل آن چیزی است که نظریات فیزیکی یا قوانین و نظریات ریاضی یا بدیهیات عقلی را که گمان می‌رود مبدع آن عقل است، ایجاد می‌کند این‌گونه نیست. در اینجا علتی وجود دارد برای تمامی این‌ها و عقل انسان فقط این قوانین را کشف می‌کند).

بسیار خوب وقتی وضع عقل این‌گونه است یعنی عقل قوه مدرکه است، در نتیجه مدرکات از آن جهت که عقل ایجادکننده آن‌هاست برای او قابل شناخت نیستند. بنابراین

عقل به عنوان ترازو (میزان) شناخته می‌شود و میزان همان‌طور که می‌دانید موجودیت خود را از داشتن یک معیار سنجش (وزن قیاسی) می‌گیرد، تا بتواند کار خود را انجام دهد. تصور کنیم ترازو را بدون آنکه دارای معیار سنجشی باشد که در آن بکار می‌رود. آیا فایده‌ای در او هست؟ تصور کنید این ترازویی که روبروی شما است؛ همه مدرکات در یک کفه باشد. همه آنچه قابل‌درک برای عقل است در یک کفه باشد و مقابل آن در کفه‌ی دیگر باید معیارهای سنجشی باشند که بتوان با آنها همه مدرکات را سنجید؛ و به همین طریق تصور کنید که عقل مشابه همین ترازو است. مدرکات مانند یک کفه و معیارهای سنجش مانند کفه‌ی دیگر آن است. تصور کنید اگر همه مدرکات در یک کفه قرار گیرد بدون آنکه در کفه دیگر معیار سنجش داشته باشیم، آیا فایده‌ای بر این میزان مترتب است؟

ممکن نیست به شما نتیجه دهد ترازو زمانی نتیجه می‌دهد که بشود در کفه اول مدرکات گذاشت و در کفه دوم معیار سنجش قرار داد؛ اما معیار سنجش چیست! معیار سنجش همان معیار صحیح است که به شما نتیجه صحیح می‌دهد، اما اگر معیار سنجش را به معیاری که تو آن را به وجود آورده‌ای تغییر دهی، نتیجه این خواهد بود که تو فکر می‌کنی آن معیار سنجش است اما در حقیقت آن معیار سنجش نیست. لذا انتظار نداشته باش که دو کفه متعادل شود و ترازو به تو نتیجه درست را بدهد. واضح شد؟ بسیار خوب.

باوجود ترازو و باوجود مدرکات و باوجود معیارهای سنجش بسیاری از مردم اشتباه می‌کنند و بسیاری به این نتیجه می‌رسند که مردم در استنتاج و تمییز دچار خطا می‌شوند. سید (علیه السلام) می‌فرماید: **(خطای انسان به سه دلیل است: یا خودِ ترازو را از دست داده‌اند و این‌ها همان مجانین هستند، اینان قابل عفو هستند، اینان قابل گذشت**

هستند؛ یا انسان وزن و معیار سنجش را گم می‌کند و تلاشی برای به دست آوردن نمی‌کند. اینجا از بین مدرکات کسی که عقل را ایجاد کرده است، اموری را که از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، اختیار می‌کند و آن‌ها را عصاره مدرکات اعتبار می‌کند و آن‌ها را وزن قیاسی در نظر می‌گیرد).

بسیار خب انسان باعقل و ترازو توجهی به تحصیل معیارهای سنجش ندارد. توجه نمی‌کند به بازگشت به کسی که عقل را ایجاد کرده است تا به واسطه‌ی او بفهمد معیارهای سنجشی که او از بین مدرکات انتخاب کرده است، کدام‌اند. این‌ها همان ضالین هستند. الضال به‌اختصار آن‌کسی است که به دست آوردن معیار سنجش و رسیدن به حقیقت به‌واسطه‌ی آن توجه نمی‌کند.

دسته سوم: مدرکات موجود هستند، معیارهای سنجش موجود هستند، ترازو هم که همان قوه ادراک و عقل است هم دارد؛ اما او اصرار دارد بر همان عقیده‌ای که هست بماند؛ بدون آنکه بر مبنای معیار حقیقی و الهی به سنجش بپردازد با اینکه به معیار سنجش معرفت دارد. این‌ها همان مغضوب علیهم هستند. مغضوب کسانی هستند که ترازو را نزد خود دارند و معیار را می‌شناسند و به آن یقین دارند. اما از سنجش دوری می‌کنند چرا؟؟؟؟ برای اینکه دوست دارند در باطل باقی بمانند. این سه دسته در تمییز و شناخت حقیقت دچار خطا می‌شوند.

بنابراین دانستیم عقل همان قوه مدرکه است و از این جهت با مدرکات رابطه‌ای ندارد و دانستیم که بین مدرکات کسی که عصاره آن‌ها را انتخاب می‌کند و آن‌ها را معیار سنجش قرار می‌دهد، صانع عقلی و علت آن است. واقعاً مهم است که بدانیم چه کسی است که معیار سنجش را قرار می‌دهد. روشن شد که کل قضیه به معیار سنجش

برمی‌گردد. ترازو بدون معیار سنجش ارزشی ندارد و معیار سنجش مهم است؛ زیرا به واسطه آن همه مدرکات مورد سنجش قرار می‌گیرند و همه مدرکات وزن می‌شوند. چه کسی است که وزن قیاسی را وضع می‌کند؟! بین دو امر مختاریم و سومی نداریم یا الله و یا انسان چیز سومی نداریم. خداوند از انسان می‌خواهد که صورت و مثل اعلائی او گردد. در نتیجه مخلوقی نزدیک‌تر از انسان به خداوند نیست پس خداوند نسبت به انسان بی‌توجه نیست. پس واضع معیار سنجش یا الله است یا انسان. الله نتیجه‌ی صحیح است و انسان نتیجه‌ی خطاست.

اما چرا الله نتیجه‌ی صحیح است زیرا همه‌ی ما معتقد هستیم که واضع معیارهای سنجش باید به همه حقایق آگاه باشد؛ محیط به تمام حقایق باشد؛ در مقابل او همه مخلوقات و علل متوسطه مخلوقات منکشف باشد الی غیر ذلک.

لذا واضع معیارهای سنجش باید لاهوت مطلق، کمالی بدون نقص، علمی بدون جهل و نوری بدون ظلمت باشد. به حسب اعتقادی که ما به عنوان مؤمنین به خداوند داریم این اوصاف زیبنده‌ی کسی غیر از خدا نیست و کسی غیر از خدا به آنها متصف نمی‌شود. خداوند تنها کسی است که به همه حقایق علم دارد و کاملاً به آنها احاطه دارد و به این معنا خداوند لاهوت مطلق است.

اما عقل، اگر گفتی که او واضعی مستقل برای معیارهای سنجش است بنابراین در مرتبه دوم تو باید مؤمن باشی به اینکه عقل لاهوت مطلق است (تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا) اگر گفتی که عقل در وضع معیارهای سنجش با خداوند شریک است، بنابراین به این معتقد شده‌ای که خداوند شریکی دارد که در لاهوت با او روبروست (تعالی الله ایضا عن ذلک علوا کبیرا) خلاصه اینکه واضع معیارهای سنجش باید به سلب متصف باشد یعنی نوری باشد که ظلمتی در آن نیست علمی باشد بدون جهل و کمالی بدون نقص.

ایمان به اینکه خداوند همان واضح معیارهای سنجش است و او همان کسی است که به عقل به عنوان ترازو ارزش می‌دهد، یعنی ترازو ارزشی ندارد مگر بعد از آنکه به او معیار سنجش داده شد. پس زمانی که عقل را بزرگ می‌شماریم در واقع بزرگی او از جانب خداوند متعال است؛ زیرا اوست که معیار سنجش را به این عقل داده است.

بر این مطلب چند مورد مترتب می‌شود: اولاً حسن و قبح عقلی چنانکه برخی، عدلیه، امامیه و معتزله، به آن معتقد بوده‌اند، باطل است. کسانی که می‌گفتند عقل به تنهایی می‌تواند به حسن بعضی امور و قبح بعضی دیگر حکم کند. حکم استقلالی یعنی عقل به معیار سنجش احتیاج ندارد و دانستیم عقل بدون آنکه معیار سنجش در اختیار داشته باشد به کجا می‌رسد؟ به گمراهی! آیا چنین نیست؛ بنابراین گفتن و اعتقاد داشتن به اینکه حسن و قبح عقلی است، یعنی عقل مستقل است صحیح نیست. تکرار می‌کنم این نکته مهم است. این مسئله باعث شده است که در بین بسیاری از فرق اسلامی، گروه‌های مختلفی به وجود آید. امامیه و معتزله معتقد شدند که حسن و قبح عقلی است و عقل می‌تواند به تنهایی به حسن بعضی از امور و قبح بعضی دیگر حکم کند. به تنهایی یعنی بدون کمک گرفتن از چیز دیگری. در این هنگام زمانی که دانستیم عقل نمی‌تواند بدون معیارهای سنجش حکم داشته باشد، پس چگونه حسن و قبح را درک می‌کند و به حسن بعضی از اشیا و قبح بعضی دیگر بدون آنکه معیار سنجش در اختیار داشته باشد حکم می‌کند.

مطلب دوم این است که دانستیم خداوند واضح معیارهای سنجش است و دانستیم عقل یکی از منابع تشریح است؛ همچنان که در عصر کنونی گفته می‌شود و منابع تشریح را چهار امر در نظر می‌گیرند قرآن و سنت و اجماع و عقل. متأسفانه، بعد از آنکه دو امر بیشتر نبود کتب من و سنتم.

این قول هم باطل است زیرا برخلاف اراده‌ی خداست. چرا برخلاف اراده‌ی خداست؟ زیرا اگر تو برای احصاء مدرکات به شرق و غرب عالم بروی، می‌یابی تنها دو چیز است که خداوند از بین همه‌ی مدرکات اختیار و انتخاب کرده است تا آن دو را معیار سنجش قرار دهد و برای تو کافی است که حدیث ثقلین را بدانی تا بدانی که کتاب و عترت تنها معیارهای سنجش هستند و لا غیر؛ زیرا رسول خدا ﷺ کسی است که فرمود: **(من در میان شما دو امر باقی می‌گذارم که اگر به این دو تمسک کنید، ابداً بعد از من گمراه نخواهید شد)**؛ آن دو به‌تنهایی نتیجه‌ای نخواهد داشت کسی که یک معیار سنجش را انتخاب کند و آن کتاب باشد به نتیجه نخواهد رسید و همچنین کسی که کتاب را از عترت جدا کند هم به نتیجه نخواهد رسید.

کسی به نتیجه می‌رسد که به معیار سنجشی که رسول خدا وضع کرده است و آن همان چیزی است که خدا اراده کرده است، یعنی کتاب و عترت به‌عنوان ثقلین (انی تارکم فیکم الثقلین) تمسک جوید. فقط یکجاست که این دو یکی می‌شود؛ در یکجاست که میزان و معیار سنجش متحد می‌شود؛ فقط در بنی‌آدم فقط در یک صورت لا غیر. هرچقدر هم به شرق و غرب عالم بروی؛ و آن صورت، فقط صورت خلیفه‌الله است. خلیفه‌الله هرچند انسان است. لکن او با بقیه متفاوت است با اخلاصی که برای او ممکن کرده است که دارای میزان و معیار سنجش باشد.

خلیفه‌ی خدا فقط قوه‌ی مدرکه را دارا نمی‌باشد. خلیفه‌ی خدا همان قوه مدرکه‌ای را دارد که من و تو نیز داریم. علاوه‌ی بر آن چیزی دارد که به‌واسطه‌ی آن خلیفه‌الله شده است و آن امر اضافی بر قوه‌ی مدرکه، معیارهای سنجشی است که خداوند اراده کرده است؛ پس حقایق برای او منکشف شده است به دستور پروردگارش. به همین دلیل زمانی که این تعبیر را یافتید، پس آن را جز بر خلیفه‌الله به‌عنوان عقل کامل منطبق

نخواهید کرد. چرا عقل کامل؟ زیرا عقل کامل فقط قوه‌ی مدرکه نیست؛ عقل کامل از آن جهت که عقل معصوم است. علاوه بر ادراک دارا و جفت شده با معیارهای سنجشی است که خداوند اراده کرده است. لذا در صدور حکم الهی اشتباه نمی‌کند یا خدای ناکرده احکام بیهوده و گزاف که مخالف اراده‌ی خداست از او صادر نمی‌شود زیرا معیارهای سنجش در صفحه‌ی وجود او به ودیعه گذاشته شده است و این اوزان دائماً و ابداً با او همراه هستند.

غیر از خلیفه خدا هر چه باشد و هر چه به ذهنت برسد، او داری عقل ناقص است. چرا عقل ناقص؟ واضح است. زیرا او دارای قوه‌ی ادراک است بدون معیار سنجش. پس میزان بدون معیار سنجش قطعاً ناقص است زیرا میزان برای اینکه نتیجه‌بخش و دارای صورت صحیح باشد باید به زیور معیارهای سنجش آراسته باشد، همچنان که در صورت خلیفه‌الله است.

در اینجا سؤالی به وجود می‌آید: گفته شد عقل به بعضی از اشیا حکم می‌کند، بدون آنکه از کسی کمک بگیرد، بدون آنکه از مبدأ کمک بگیرد. این را می‌ایم. در عدل مثلاً، حکم می‌کند به حسن یا حسن بودن را درک می‌کند. قبح ظلم را درک می‌کند. حسن امانت و قبح خیانت را می‌فهمد. بدون کمک گرفتن از کسی. تو الان بدون کمک گرفتن از نص شرعی یا جستجو در روایات برای کشف حقیقت می‌دانی که ظلم قبیح است. چنین گفته شده است و این قولی است که عدلیه یعنی معتزله و امامیه به آن قائل‌اند؛ زیرا آن‌ها چنین تصور کرده‌اند که برای حکم کردن در برخی امور نیازی به معیارهای سنجش یا شرع ندارند. بلکه گمان کردند که آمدن شرع و تشویق آن بر عدالت ورزیدن، اوامر ثانوی و ارشادی است تا بر آنچه عقل آن را درک کرده حکم کند. آیا چنین نیست؟

پاسخ: چگونه شد که این امور مانند خونی شد که در وجود انسان جریان دارد و با آن زندگی می‌کند؟ زیرا خلیفه‌ی خدا از زمان ایجاد آدم و انسان تا امروز همراه او بوده است. کسی که فرض کند می‌تواند به حسن چیزی برسد و آن را درک کند و حکم کند به آن به تنهایی بدون کمک گرفتن از شرع، شرع را نشناخته است. این مانند آن است که ادیبی بیتی از شعر را به دانش‌آموز آموزش می‌دهد و دانش‌آموز بعد از آنکه توانست شعری را بنویسد شروع به کشمکش با استاد می‌کند.

شرع اساس است. اتصال به آسمان همان چیزی است که انسان را از بقیه مخلوقات تمییز می‌دهد و گرنه در مرتبه حیوانیت فرق زیادی بین او و موجودات دیگری که در این زمین زندگی می‌کنند وجود ندارد. آن ملائکه اعتراض کردند که (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ).

پس این مخلوق از سایر مخلوقات خداوند متفاوت شد به فضل آمدن آدم و این همان حل حقیقی معمایی است که باستان شناسان و فرهنگ شناسان را متحیر کرده است که چگونه فرهنگ و تمدن به ذهن این مخلوق خطور کرده است؟

... شرایع الهی و وحی الهی و کسی که خلیفه خدا با او همبستگی دارد. پس ما الان می‌فهمیم حسن عدل یا قبح ظلم را، حسن امانت یا قبح خیانت را به خاطر تعالیم الهی‌ای است که خلفای خدا در زمین گسترده‌اند.

در پایان این بحث سید احمد الحسن (صلوات الله علیه) می‌فرماید: (زمانی که دانستی که تمام عقل عبارت است از کشف اموری که اکنون موجود هستند خواهی دانست که هوش مصنوعی خطرناک‌ترین چیز برای وجود بشری است).

به این بیان در سمینار بعد خواهیم پرداخت.